

دنیای دیدگاه مولوی در مثنوی با استناد به آیات قرآنی

چکیده

دنیای از نظر مولوی تعلق قلب است به هر چیزی که انسان را از خدا غافل سازد. مولانا معتقد است: اصل باغ و گلزار جهان در جان و روح است که انعکاس آن بر آب و گِل دنیا افتاده است. او دنیا را زَن جادوگر می‌داند که با سحر و افسون همه را فریب می‌دهد. در نظر او تمام موجودات و ممکنات دنیا همواره در حال تغییر و تحولند. علاوه بر اینها در موارد متعددی از داستانهای پیامبران نیز برداشتهای لطیف و تمثیلی خاصی از دنیا ارائه می‌دهد. مولوی با آنکه از دنیا با تغییراتی نظیر: چاه، زندان یا بیان یاد می‌کند که هر چه زودتر باید از آن رهایی یافت اما در عین حال کُلّ عالم را چون سبوی می‌داند که از علم و جمال سرشار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«دنیای نزد محققان صوفیه هر چیزی است که انسان را از خدا مشغول دارد و حظّ نفس در آن باشد و بدین معنی حالتی است از احوال قلب و آن توجه دل است به لذّت عاجل؛ و هر چه مانع سالک از راه حق و حجاب او از وصول به کمال انسانیت باشد»^۱.

مولوی نیز چنین برداشتی از دنیا دارد و معتقد است که دنیا صورت عالم ماده و مال و زن و فرزند و زر و سیم نیست، بلکه تعلق قلب است به هر چیزی که سالک را از خدا غافل سازد^۲:
چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن
نی قماش و نقره و میزان و زن^۳

البته نظیر این مضمون در دیگر آثار عرفانی نیز آمده است، از جمله صاحب تفسیر کشف الاسرار می‌نویسد: «این زر و سیم و انواع اموال نه عین دنیا است که این ظروف و اوعیه دنیا است... قارون آن همه زر و سیم و انواع اموال که داشت مکروه نبود، باز چون از او حقوق حق تعالی طلب کردند

امتناع نمود؛ حقوق حق بنگزارد، آن کشش دل او به جانب زر و سیم و اموال دنیا مکروه بود^۴. چنان که می‌دانیم خداوند در قرآن کریم دنیا را «متاع الغرور» خوانده است: وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (حدید ۵۷/۲۰). مولوی در دفتر چهارم توجیهی لطیف از این آیه دارد و با استناد به آیه: فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا (روم ۳۰/۵۰) می‌گوید: منظور از آثار رحمت، آثار رحمت الهی در دل است و آنچه در بیرون دل است بازتاب آن آثار است و باغ و گلزاری هم که در جهان می‌بینیم، اصل آن در چشمه‌سار جان و روح است که انعکاس آن بر این آب و گِل دنیا افتاده است؛ و سپس نتیجه می‌گیرد که خداوند به همین دلیل دنیا را سرای غرور خوانده است، زیرا مغروران وقتی گلزار و باغ جهان بیرون را می‌بینند فریب می‌خورند و آن را بهشت و گلزار حقیقی تصور می‌کنند:

امر حق بشنو که گفته است اُنظُرُوا	سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دل است ای بوالهوس	آن برون آثار آثار است و بس
باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان	بر برون عکس چو در آب روان
آن خیال باغ باشد اندر آب	که کند از لطف آب آن اضطراب
باغ‌ها و میوه‌ها اندر دل است	عکس لطف آن برین آب و گِل است
گر نبود عکس آن سرو سرور	پس نخواندی ایزدش دارالغرور
این غرور آن است یعنی این خیال	هست از عکس و دل جان رجال
جمله مغروران برین عکس آمده	بر گمانی کباین بود جشکده
می‌گریزند از اصول باغ‌ها	بر خیالی می‌کنند آن لاغ‌ها
چون که خواب غفلت آیدشان به سر	راست بینند و چه سود است آن نظر
پس به گورستان غریب افتاد و آه	تا قیامت زین غلط واحسرتاه
ای خنک آن را که پیش از مرگ مُرد	یعنی او از اصل این رز بوی بُرد ^۵

در جایی دیگر با اشاره به سوره فلق دنیا را زن جادوگری می‌داند^۶ که با سحر و جادو همه را

فریب می‌دهد و باید از شر او به خدا پناه برد:

کابلی جادوی این دنیاست کو	کرد مردان را اسیر رنگ و بو
چون درافکندت درین آلوده رود	دم به دم می‌خوان و می‌دم قُلْ أَعُوذُ
تا رهی زین جادوی و زین قَلَقْ	استعاذت خواه از رَبِّ الْفَلَقِ ^۷

و سپس با استناد به گفته پیامبر ﷺ که دنیا را جادوگر خوانده است^۹، به آیه: مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

فِي الْعُقَدِ (فلق ۱۱۳/۴) اشاره می‌کند و می‌گوید: منظور از این پیرزن جادوگر، دنیاست که با سحر و

جادوی خود، در کارها عقده و گره ایجاد می‌کند^{۱۰}:

زان نبی دنیات را سَخَّارَه خواند	کو به افسون خلق را در چَه نشانَد
هین فسونِ گرم دارد گنده پیر	کرده شاهان را دمِ گرمش اسیر
در درون سینه نَقَائِث اوست	عقده‌های سحر را اثبات اوست
ساحرَه دنیا قوی دانا زنی است	حَلّ سحر او به پای عامه نیست ^{۱۱}

نکته دیگر این‌که مولوی نیز مانند حکما و دیگر عرفا معتقد به قاعدهٔ تجدد امثال و حرکت جوهری^{۱۲} است و آن را در سراسر جهان هستی ساری و جاری می‌داند؛ بدین معنی که همهٔ موجودات و ممکنات در دنیا همواره در حال تغییر و تحوّلند:

صورت از بی‌صورتی آمد برون	باز شد اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ
پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است	مصطفی فرمود دنیا ساعتی است ^{۱۳}
فکر ما تیری است از هو در هوا	در هوا کی پاید؟ آید تا خدا
هر نفس نو می‌شود دنیا و ما	بی‌خبر از نسو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد	مستمّری می‌نماید در جسد
آن ز تیزی مستمر شکل آمده است	چون شرکش تیز جنبانی به دست ^{۱۴}

به نظر شادروان فروزانفر، گفتهٔ مولوی هم با عقیدهٔ صوفیه و هم بر مبنای حرکت جوهری قابل توجیه است، بدین صورت که به عقیدهٔ صوفیه «آفرینش، ظهور حق است و صور مراتب ظهور و تجلّی خدا هستند و چون تجلّی تکرار نمی‌پذیرد، آفرینش همیشه در تغییر و تبدّل است و آنچه با دوام و ثبات متّصف می‌شود، ذات حق است که بدین تعبیر جوهر و اساس آفرینش است. این تغییر و تبدّل را به خَلْق جدید تعبیر می‌کنند که مأخوذ است از آیهٔ شریفه: *بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ*^{۱۵} (ق ۱۵/۵۰).

علاوه بر آنچه گذشت، مولوی در پاره‌ای موارد از داستان‌های پیامبران نیز دریافت‌های خاصی ارائه می‌دهد که جنبهٔ تمثیلی دارد، از جمله در دفتر دوم با تلمیح به داستان یوسف و انداختن او در چاه^{۱۶}، دنیا را مانند چاهی می‌داند که فقط با ریسمان «صبر» می‌توان از آن نجات یافت:

یوسف خُسنی و این عالم چو چاه	وین رسن صبر است بر امراله
یوسفا آمد رسن درزن دو دست	از رسن غافل مشو بیگه شدست
حمدلله کاین رسن آویختند	فضل و رحمت را به هم آمیختند
تا ببینی عالم جانِ جدید	عالم بس آشکارِ ناپدید ^{۱۷}

در جایی دیگر با اشاره به سرگردانی قوم بنی‌اسرائیل در «تیه»، دنیا را مانند بیابانی تلقی می‌کند

که انسان‌ها چون قوم بنی اسرائیل به واسطه گناه در آن سرگردان شده‌اند:

این جهان تیه است و تو موسی و ما
 از گنه در تیه مانده مبتلا
 سال‌ها ره می‌رویم و در اخیر
 همچنان در منزل اول اسیر
 گر دل موسی ز ما راضی بُدی
 تیه را راه و کران پیدا شدی^{۱۸}

و در همان دفتر با تلمیح به داستان یونس^{۱۹} «دریا» را تمثیلی از «جهان»، «ماهی» را رمزی از «جسم» و «یونس» را تمثیلی از «روح» معرفی می‌کند:

این جهان دریاست و تن ماهی و روح
 یونس محجوب از نور صبح^{۲۰}
 در دفتر پنجم نیز با اشاره به داستان یوسف و زلیخا^{۲۱} - که زن عزیز مصر همه درها را به روی یوسف می‌بندد تا با او درآمیزد، اما دری باز می‌شود و یوسف می‌گریزد - دنیا را خانه بی‌رخنه و روزنی می‌داند که انسان در سایه تلاش و توکل می‌تواند از این تنگنای مادی رهایی یابد، یعنی یوسف را تمثیلی از «روح»، و زلیخا را رمزی از «اسباب و عوامل دنیوی» می‌داند و معتقد است همان‌طوری که یوسف با سعی و توکل از دست زلیخا نجات پیدا کرد، روح نیز می‌تواند با تلاش و توکل از این خانه بی‌روزن نجات یابد:

گر زلیخا بست درها هر طرف
 یافت یوسف هم ز حبشش مُنصَرَف
 باز شد قفل و در و شد ره پدید
 چون توکل کرد یوسف برجهید
 گرچه رخنه نیست عالم را پدید
 خیره یوسف وار می‌باید دوید
 سا گشاید قفل و در پیدا شود
 سوی بی‌جایی شما را جا شود^{۲۲}

نکته دیگر این‌که مولوی «عشق» را در تمام ذرات جهان و هستی ساری و جاری می‌داند و با استناد به آیاتی نظیر: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حدید ۱/۵۷) همه ذرات عالم را غرق در تسبیح الهی می‌داند و تسبیح آن‌ها را شتاب و حرکت آن‌ها به سوی کمال معنوی تلقی می‌کند:

عشق بحری آسمان بروی کفی
 چون زلیخا در هوای یوسفی
 دور گردون‌ها ز موج عشق دان
 گر نبودی عشق بفسردی جهان
 ذره ذره عاشقان آن کمال
 می‌شتابد در عُلو همچون نهال
 سَبَّحَ لِلَّهِ هست اشتابشان
 تنقیه تن می‌کنند از بهر جان^{۲۳}

همچنین در جایی دیگر تسبیح کاینات را همان زمزمه عشق می‌داند و معتقد است که تنها انسان کاملی چون رسول اکرم ﷺ می‌تواند این تسبیح را درک کند:

همچنان که این جهان پیش نبی
 غرق تسبیح است و پیش ما غیبی

پیش چشمش این جهان پر عشق و داد
پیش چشم دیگران مرده و جماد^{۲۴}
و اگر کسی بخواهد این زمزمه را بشنود، باید از عالم جمادی به عالم جان‌ها عروج کند:
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید
محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جان‌ها روید
غلغل اجزای عالم بشنوید^{۲۵}
در دفتر سوم نیز با اشاره به آیه: **وَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ**
(ذاریات ۴۹/۵۱) می‌گوید: همه اجزای جهان مانند کهربا و برگ کاه، جفت خواه و عاشق
یکدیگرند:

حکمت حق در قضا و در قدر
کرد ما را عاشقان هم‌دگر
جمله اجزای جهان ز آن حکم پیش
جفت جفت و عاشقان جفت خویش
هست هر جزوی ز عالم جفت خواه
راست همچون کهربا و برگ کاه^{۲۶}
البته این جهان هر چند پیش انسان‌ها بزرگ و بی‌انتهای نظر می‌رسد، اما در برابر قدرت خدا
به قدر ذره‌ای اهمیت و اعتبار ندارد، لذا مولوی ما را به رفتن به صحرای غیب و عالم جان تشویق
می‌کند که نامحدود و نامتناهیست و توجه به عالم مادی مانع رسیدن به آن است:

گر جهان پیشت بزرگ و بی‌بُنی است
پیش قدرت ذره‌ای می‌دان که نیست
این جهان خود جنس جانهای شماس
هین روید آن سو که صحرای شماس
این جهان محدود و آن خود بی‌حد است
نقش و صورت پیش آن معنی سد است^{۲۷}
در دفتر دوم نیز مولوی با توجه به حدیث معروف: **«الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»**^{۲۸} - که
دنیا را زندان مؤمن و بهشت کافر تلقی می‌کند - با تلمیح به داستان نافرمانی ابلیس معتقد است که:
شیطان به این جهت از خداوند تا قیامت مهلت خواست و گفت: **«أَنْظِرْنِیْ اِلَیْ یَوْمٍ یُّبْعَثُونَ»**
(اعراف ۱۴/۷) که دنیا برای او چون بهشت بود و می‌توانست دشمن زادگانش - یعنی بنی آدم - را در
این عالم گمراه کند و از بین ببرد:

همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام
رَبِّ أَنْظِرْنِیْ اِلَیْ یَوْمِ الْقِیَامِ
کاندترین زندان دنیا من خوشم
تا که دشمن زادگان را می‌کشم
هر که او را قوت ایمانی بود
و ز برای زاد ره نسانی بود
می‌ستانم گه به مکر و گه به ریبو
تا برآرند از پشیمانی غریبو
گه به درویشی کنم تهدیدشان^{۲۹}
گه به زلف و خال بندم دیدشان^{۳۰}
نکته آخر این که هر چند مولوی در جای جای مثنوی تعبیرات مختلفی از دنیا دارد و از آن

به عنوان چاه، زندان یا بیابانی تعبیر می‌کند که هر چه زودتر باید از آن رهایی یافت و به عالم حقیقی و ملکوت پیوست، اما در عین حال کلّ عالم را به سبوی تشبیه می‌کند که از حُسن و جمال سرشار است و می‌گوید:

کُلّ عامل را سبو دان ای پسر
کو بود از علم و خوبی تا به سر^{۳۱}
و این مضمونی است که دیگر شاعران و عارفان بزرگ ما نیز به آن اشاره کرده‌اند، از جمله
خواجۀ شیراز می‌گوید:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوش آراست^{۳۲}
و سعدی عاشقانه فریاد سر می‌دهد که:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^{۳۳}

پی‌نوشت‌ها و منابع

- ۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان: شرح مثنوی شریف، ۳ جلد، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، صص ۳۸۱-۳۸۲.
- ۲- برای تفضیل درباره معرفت دنیا و حقیقت دنیا از نظر مولوی ر.ک: همایی، جلال‌الدین: مولوی‌نامه، ۲ جلد، چاپ دوم، نشر هما، تهران، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۶۰ به بعد؛ نیز: کاشفی، ملاحسین: لبّ لباب مثنوی، تصحیح سید نصرالله تقوی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۹۷ به بعد.
- ۳- مولوی، جلال‌الدین محمد: مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، دفتر اول، ص ۶۱ (تمام ارجاعات بعدی به همین چاپ است).
- ۴- میدی، رشیدالدین: کشف الاسرار و عدّه الاپوار، ۱۰ جلد، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷، ج ۱۰، ص ۳۹۰.
- ۵- مولوی این مضمون را در کتاب «فیه مافیه» نیز آورده است: «هر چه در این عالم می‌بینی در آن عالم چنان است، بلکه این‌ها همه نمودار آن عالمند و هر چه در این عالم است، همه از آن عالم آورده‌اند». ر.ک: جلال‌الدین محمد مولوی: فیه مافیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، صص ۶۲-۶۳.
- قابل ذکر است که این تعبیر مولوی در باب دنیا یاد آور «مثّل افلاطونی» است؛ هر چند این توارد مفهوم واحد را نمی‌توان از مقوله اخذ و بیروی عمدی و عالمانه به حساب آورد. برای تفضیل ر.ک: زرین‌کوب، عبدالحسین: سرتی، ۲ جلد، چاپ ششم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۶۲.
- ۶- مولوی: همان، دفتر چهارم، صص ۳۵۸-۳۵۹.

- ۷- این تعبیر برای دنیا در بسیاری از آثار عرفانی و ادبی ما آمده است، از جمله ر.ک: امام محمد غزالی: کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۵ به بعد.
- ۸- مولوی: همان، دفتر چهارم، ص ۴۶۷.
- ۹- إِحْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا آسَحْرٌ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ. ر.ک: بدیع الزمان فروزانفر: احادیث مثنوی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷.
- ۱۰- مفسران معتقدند که منظور از «نقائات» زنان جادوگری هستند که به نخ و ریسمان گره می‌زنند و بر آن فوت می‌کنند؛ و برخی معتقدند «نقائات» زنانی هستند که افکار مردان را منحرف کرده و به رأی خود بر می‌گردانند. ر.ک: ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی: تفسیر مجمع البیان، ترجمه حاج شیخ محمد رازی، انتشارات فراهانی، ۱۳۵۹، ج ۲۷، ص ۳۸۳ به بعد.
- ۱۱- مولوی: همان، دفتر چهارم، ص ۴۶۷.
- ۱۲- برای تفضیل ر.ک: جلال‌الدین همایی: مولوی‌نامه، ج ۱، ص ۱۶۷ به بعد.
- ۱۳- این بیت ناظر است به حدیث: الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَأَجْعَلْهَا طَاعَةً. ر.ک: بدیع الزمان فروزانفر: احادیث مثنوی، ص ۱۳.
- ۱۴- مولوی: همان، دفتر اول، ص ۷۱.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان: شرح مثنوی شریف، ج ۲، صص ۴۴۰-۴۴۱.
- ۱۶- برای تفضیل ر.ک: مهدوی، یحیی: قصص قرآن مجید، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۴۴ به بعد.
- ۱۷- مولوی: همان، دفتر دوم، ص ۳۱۶.
- ۱۸- همان، ص ۳۸۴.
- ۱۹- برای تفضیل ر.ک: مهدوی، یحیی: همان، ص ۳۶۰ به بعد.
- ۲۰- مولوی: همان، دفتر دوم، ص ۴۲۳.
- ۲۱- برای تفضیل ر.ک: مهدوی، یحیی: همان، ص ۱۴۴ به بعد.
- ۲۲- مولوی: همان، دفتر پنجم، ص ۷۰.
- ۲۳- همان، ص ۲۴۵.
- ۲۴- همان، دفتر چهارم، ص ۴۸۷.
- ۲۵- همان، دفتر سوم، ص ۵۸.
- ۲۶- همان، ص ۲۵۱.
- ۲۷- همان، دفتر اول، ص ۳۳.
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان: احادیث مثنوی، ص ۱۱.

۲۹- این مصراع اشاره دارد به آیه شریفه «الشیطانُ یعدُّکُمُ الفَقْرَ» (بقره ۲/۲۶۸).

۳۰- مولوی: همان، دفتر دوم، ص ۲۸۱.

۳۱- مولوی: همان، دفتر اول، ص ۱۷۷.

۳۲- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، انتشارات

صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۳.

۳۳- سعدی شیرازی: کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ چهارم، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۷۴، ص ۹۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی